نگاه

درباره تئودور آدورنو

ترجمه : محمدحسین باقی

فیلسوف اجتماعی آلمانی، جامعه‌شناس، موسیقی‌شناس و عضو برجسته «مکتب نظریه انتقادی فرانکفورت». نوشته‌های معرفت‌شناسانه و انتقاداتش از جامعه مدرن و «فرهنگ توده» به‌ویژه تاثیرگذار بوده است. در سال ۱۹۳۴ توسط نازی‌ها از آلمان تبعید شد. ابتدا به انگلستان و سپس به آمریکا رفت، جایی که تا سال ۱۹۴۹، زمان بازگشت به آلمان، در آنجا به‌سر برد. آدورنو در آمریکا در یک پروژه تحقیقی تجربی معروف شرکت کرد. کتاب «شخصیت مقتدر» (آدورنو و دیگران، ۱۹۵۰) حاوی مطالعاتی در باب تبعیض نژادی، ملی‌گرایی و اقتدارگرایی است. در ۱۹۵۹، وی رئیس موسسه تحقیقات اجتماعی شد. در همین زمان بود که آدورنو از آمریکا به فرانکفورت بازگشته بود. آدورنو بیش از ۲۰ جلد کتاب در فلسفه، ادبیات، موسیقی، «زیبایی‌شناسی»، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی به قلم آورد. انتقادش از سرمایه‌داری، به‌ویژه بر تجارتی کردن و انحراف فرهنگ توسط «صنعت فرهنگ» متمرکز بود. مثلاً موسیقی عوام‌پسندی که فقط برای فروش در بازار ساخته می‌شد را به صورت همگون شده و مکانیکی درآورد [مانند نت‌هایی که به صورت کامپیوتری به پیانو داده شده به‌گونه‌ای که افراد آماتور نیز می‌توانند نوازنده آن باشند] تا به منظور تحکیم اجتماعی به نفع سیستم موجود به خدمت گرفته شوند. نگرانی آدورنو از سیستم‌های سرکوبگر فکری و سازمانی که وی آن را «دنیای مدیریت شده» (administered world) می‌نامید منجر به این شد که او با عقاید معرفت‌شناسانه سنتی به همان اندازه از در مخالفت درآید که از تغییر رادیکال در جامعه حمایت می‌کرد. در نوشته‌های معرفت‌شناسانه‌اش مثلاً «دیالکتیک منفی» (negative dialectic) (۱۹۷۳) آدورنو پیشنهاد فسخ هر چارچوب تئوریک و تمایزات ادراکی از قبیل مارکسیسم را که تهدید به متحجر شدن (دگماتیسم) می‌کند، ارائه داد. بنابراین بعضی از جنبه‌های تفکر او الهام‌بخش جنبش فراتجربه‌گرایان در معرفت‌شناسی بود. تجربه‌گرایی و پوزیتیویسم هر دو توسط آدورنو رد شد. او به آنها به عنوان «خیانتگران به منطق» و چیزی که هیچ‌گاه منجر به روشنگری نمی‌شوند، می‌نگریست.

مفسرین زندگی و آثار آدورنو، موضع او را بدبینی و نخبه‌گرایی فزاینده می‌دانند؛ موضوعاتی که توسط نمایندگان بعدی مکتب فرانکفورت خصوصاً هابرماس پذیرفته شد. سایر آثار او عبارتند از: «دیالکتیک روشنگری» (با همکاری هورکهایم) (۱۹۶۰)، «فلسفه موسیقی مدرن» (۱۹۷۳) و «واژگان تخصصی زیبایی‌شناسی» (۱۹۷۳).

بررسی سیاست ضدتروریستی روسیه

پرده‌سازی‌های کرملین

ترجمه : محمود فاضلی بیرجندی

بخش اول

جان بی‌دانلپ از اعضای ارشد بنیاد هوور در ایالات متحده آمریکا به تازگی کتابی در نقد و بررسی سیاست‌ها و مبانی عمل دولت روسیه در مقابله با تروریسم منتشر کرده است. کتاب با عنوان «بحران‌های گروگانگیری در تئاتر دوبروفکا و مدرسه بسلان» در ۱۲۷ صفحه و در اشتوتگارت آلمان انتشار یافته است. آنچه در پی می‌آید گردانیده چکیده‌ای است از مطالب کتاب که در شماره ۱۹ ماه مه ضمیمه ادبی روزنامه تایمز به چاپ رسیده است.

■■■

در ماه اکتبر ۲۰۰۲ عده‌ای تروریست وارد تئاتر دوبروفکا در مسکو پایتخت روسیه شده و تمام افرادی را که سرگرم تماشای نمایش بودند گروگان گرفتند. اندکی کمتر از دو سال بعد از آن در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۴ تروریست‌ها این بار به مدرسه شماره یک شهر بسلان در ایالت اوستیای شمالی واقع در جنوب روسیه حمله بردند و صدها دانش‌آموز را گروگان گرفتند. این دو رویداد از دهشتناک‌ترین حوادث تروریستی در تاریخ معاصر روسیه به شمار آمده و بررسی آن می‌تواند مبین استراتژی کرملین در قبال تروریسم باشد. در بررسی این رویدادها صرفاً قرار نیست که به ضعف مقامات تراز اول روس در قبال تروریسم و پاسخگو نبودن آنان به افکار عمومی پرداخته شود. مسئله مهمتری که موجب پریشانی خاطر هم تواند بود آن است که پاره‌ای عناصر در درون تشکیلات دولت روسیه، که مشخصاً منظور از آن دستگاه‌ها و عناصر امنیتی است، در واقع در وقوع رویدادهای تروریستی دخیل و دارای نقش هستند.

موضوع نقش داشتن مقامات رسمی نخستین بار در سپتامبر سال ۱۹۹۹ درست سه سال قبل از وقوع گروگانگیری تئاتر دوبروفکا به میان آمد. در آن زمان رشته انفجارهایی در آپارتمان‌های مسکونی موجب کشته شدن بیش از ۳۰۰ نفر از مردم شد. مقامات دولتی روسیه شورشیان چچن را مسئول انفجارها خواندند و با بهره‌برداری از خشم عمومی زمینه را طوری چیدند که بتوانند با حمله به چچنستان دومین جنگ را در آن سرزمین برپا سازند. اما مسائل عجیب و غریبی که در اطراف واقعه خنثی شدن یک بمب پیش از انفجار در ساختمانی در شهر ریازان مطرح شد موجب انجام تحقیقاتی شد و در نتیجه آن مشخص شد که دست FSB، دستگاه امنیتی روسیه، در سه انفجار پیشتر از آن در کار بوده است. (FSB پذیرفت که بمب را در ریازان کار گذاشته اما مدعی شد که بمب ضعیفی بوده و این کار در چارچوب عملیات تمرینی صورت گرفته بوده است.) دولت روسیه از پس جمع و جور کردن اقداماتی برآمد که به منظور تحقیقات در انفجارهای سال ۱۹۹۹ از سوی پارلمان به جریان افتاده بود. عاملان آن انفجارها اصلاً شناسایی و دستگیر نشدند. اما در پی آن سرگئی کووالف فعال حقوق بشر و نماینده دومای روسیه دست به تشکیل کمیته‌ای غیررسمی برای تحقیق در این ماجرا زد. اما سرگئی یوشچنکو معاون آن کمیته که او نیز عضو دوما بود در آوریل ۲۰۰۳ کشته شد، یکی دیگر از اعضای کمیته به طرزی مشکوک درگذشت و وکیلی که مشاور کمیته بود دستگیر شد و به این ترتیب دامنه کار این کمیته جمع شد. آنچه در اطراف حادثه گروگانگیری در تئاتر دوبروفکای مسکو جریان یافت شباهت‌های زیادی با انفجارهای تروریستی سال ۱۹۹۹ روسیه دارد. به عبارت روشن‌تر مدارک مستندی دال بر دخالت داشتن برخی عناصر دستگاه امنیتی روسیه در طراحی این حمله تروریستی موجود است. نخست آن که مقامات رسمی روسیه نتوانستند علت این امر را روشن سازند که تعداد قابلی از تروریست‌های شناخته شده چچنی، که بعضی از آنها هم تا اندک زمانی پیش از آن حادثه در حبس پلیس بوده‌اند، چگونه توانسته‌اند در مسکو بی‌آنکه توجهی را به خود جلب کنند گرد هم آیند و فعالیت‌هایی پنهانی را به مدت چندین ماه به اجرا درآورند. یکی از مقامات پیشین FSB که درجه سرهنگ دومی داشته گفته است که مقامات دولتی روسیه از فعالیت‌های این گروه از تروریست‌های چچنی کاملاً اطلاع داشته اما هیچ واکنشی نسبت به آن نشان نمی‌دادند.

FSB در حادثه تئاتر دوبروفکا نیز همانند سال ۱۹۹۹ سرنخ‌های دقیقی برای زمینه‌سازی حمله و گروگانگیری در دست داشت. دولت روسیه در ماه‌های پیش از آن گروگانگیری تحت فشار شدیدی بود تا با جناح میانه‌روی جدایی‌خواهان چچنستان به رهبری رئیس جمهوری پیشین آن سرزمین اصلان مسخدوف از طریق گفت‌وگو به مصالحه دست یابد. عامه مردم روسیه نشانه‌هایی دال بر خستگی از جنگ چچن را نشان می‌دادند. اما این تنها نشانه‌ها نبود. از گفت‌وگوهایی که در سطوح عالیه با پیگیری کمیته آمریکایی صلح چچن ترتیب یافته و بین میانه‌روهای چچن و سیاستمداران روسی برگزار می‌شد نیز نشانه‌های موفقیت مشاهده می‌شد. مقامات ارشد پلیس و ارتش در دولت پوتین سرسختانه با ادامه گفت‌وگوهای صلح با جدایی‌خواهان چچنی و پایان دادن به جنگی که سرچشمه ترفیع درجه و منافع مالی بی‌حساب برایشان به حساب می‌آمد مخالف بودند. در آن سو شورشیان تندرو چچنی که رهبر آنان فرد بدنامی چون شامیل باسایف بود نیز چنین دیدگاهی داشتند. باسایف بارها هرگونه توافق بین مقامات دولتی روسیه با مسخدوف را مردود اعلام کرده بود.

در اینجا برخی آگاهان صورت مسئله را به این ترتیب نقل می‌کنند که اعضای FSB اقدام به تهیه پروژه مشترکی به اتفاق تندروهای چچنی کرده‌اند. بدان معنا که با ترتیب دادن اقدامات خشونت‌بار زمینه را برای بن‌بست گفت‌وگوهای صلح فراهم کرده و با این روش از سوی دیگر کاری کردند که مناقشه چچن، جنگ با تروریست‌های عضو القاعده وانمود شده و ضمناً اعتبار و منزلت مسخدوف نیز ساقط شود. نتیجه حاصله از طراحی پروژه مشترک در ساعت ۹ صبح ۲۲ اکتبر سال ۲۰۰۲ با هجوم چهل تروریست به تئاتر دوبروفکا در مسکو نمودار شد. تروریست‌ها ۹۷۹ نفر را در داخل تئاتر گروگان گرفتند. گروگانگیران برای آن که بتوانند حمایت مسلمانان دنیا را متوجه خود سازند وانمود کردند که تعدادی از آنان عرب هستند. در حالی که همگی به غیر از احتمالاً یک تن، از اهالی چچنستان بودند. آنها تابلوهایی داشتند که بر آن شعارهایی به زبان عربی نوشته شده بود. زنان همراه آنها حجاب سیاه‌رنگ داشتند.

رسانه‌های روسی، با نظارت انحصاری کرملین بر آنها، با درشت‌نمایی همان مضامین عربی و اسلامی مهاجمان به تئاتر در روز ۲۴ اکتبر، روز بعد از آغاز حمله، گزارش دادند که پوتین گروگانگیری در مسکو را یکی از حلقه‌های زنجیر تروریسم بین‌المللی و هم‌ردیف با دیگر اقدامات تروریستی می‌بیند که در اندونزی و فیلیپین رخ داده است. پوتین و گروه هم‌فکرش دیگر صاحب ۱۱ سپتامبر خاص خود شده بودند... حمله به تئاتر مسکو و گروگانگیری با برنامه گسترده‌ای به اجرا درآمده و توانسته بود حلقه‌ای شود که انتهای آن به شبکه رسوای القاعده وصل می‌شد. دلیل چندانی در دست نبود که بتوان پای مسخدوف را به این گروگانگیری کشید. مسخدوف خود نیز بلافاصله پس از حادثه از طریق سخنگویش احمد زاکایف آن را محکوم کرده و خواهان یافتن راه‌حل مسالمت‌آمیز برای آن شد. اما دستگاه رهبری روسیه برنامه تبلیغاتی وسیعی به راه انداخت که هجومی و وافی به مقصود بوده و طی آن توانست به عامه مردم بقبولاند که دستور حمله به تئاتر از جانب مسخدوف صادر شده و بنابراین نمی‌توان او را نماینده مشروع مقاومت چچنستان شناخت. کرملین با این روش و با بی‌اعتبار کردن مسخدوف قطع گفت‌وگوهای صلح با او درباره آینده چچنستان را موجه جلوه داد.

تروریست‌های مهاجم به تئاتر در جریان مذاکراتی که با نمایندگان اعزامی دوما و روزنامه‌نگاران به عمل آوردند، عقب‌نشینی ارتش روسیه از چچنستان را شرط آزاد کردن گروگان‌ها اعلام کردند. این شرط از نظر کرملین البته قابل قبول نبود اما نقطه‌ای برای گشایش باب گفت‌وگوها شد که تروریست‌ها هم سخت بدان علاقه‌مند بودند و چون اعلام شد که نماینده ولادیمیر پوتین در تاریخ ۲۶ اکتبر به ملاقات آنان خواهد شتافت و هرگاه به صورت مسالمت‌آمیز رفتار کنند هیچ تهدیدی متوجه آنان نخواهد بود تروریست‌ها واکنش مثبتی نشان دادند. اما آنگونه که پیداست کرملین اصلاً قصد اعزام نماینده به تئاتر دوبروفکا را نداشت. تا روز ۲۵ اکتبر فرا برسد نقشه حمله به تئاتر از هر جهت آماده و مهیا شده بود. سران کرملین بعد از پایان غائله ادعا کردند که تروریست‌ها با مبادرت به اعدام دو تن از گروگان‌ها موجب شدند که نقشه حمله به تئاتر از سوی ماموران پلیس به ناچار و زودتر از موعد به اجرا گذاشته شود اما گزارش شاهدان عینی حاکی است که تروریست‌ها ابداً کسی را نکشتند. آنها همچنین برخلاف ادعای مقامات رسمی آن اندازه مواد منفجره با خود نداشتند که تئاتر را منفجر سازند و FSB نیز این نکته را خوب می‌دانست.

در نخستین ساعات روز ۲۶ اکتبر ماموران ویژه FSB برای آنکه راه تصرف تئاتر را هموار سازند مبادرت به ارسال گازی سمی و فوق‌العاده موثر به درون تئاتر از طریق دستگاه‌های تهویه مطبوع آن کردند. نزدیک به ۲۰۰ نفر از گروگان‌ها همراه با بیشتر تروریست‌ها در نتیجه تماس با آن گاز جان خود را از دست دادند. آن عده از تروریست‌ها که زنده مانده بودند هم به ضرب گلوله ماموران ویژه از پای درآمدند. چنانچه تجهیزات کافی فوریت‌های پزشکی در محل مستقر می‌شد از مرگ عده قابلی از گروگان‌ها پیشگیری می‌شد. کار به صورتی بود که گروه پزشکی مستقر در محل حتی نوع گازی که به درون تئاتر فرستاده شده بود را نمی‌شناختند. واکنش پوتین رئیس جمهوری روسیه به این فاجعه ننگین برگزار کردن ضیافت ویژه‌ای در کرملین برای ماموران ویژه FSB بود که در این برنامه شرکت داشتند. او در آن ضیافت که روز پس از فاجعه برپا شد از شجاعت و کارآزمودگی ماموران FSB تجلیل به عمل آورد.

بحران گروگانگیری سپتامبر ۲۰۰۴ که منجر به کشته شدن ۳۳۰ نفر و از جمله ۱۸۶ کودک گردید تکرار تلخ فاجعه تئاتر دوبروفکا بود و بی‌اعتنایی دولتمردان روسیه به زندگی افراد و فقدان احساس پاسخگویی به افکار عمومی در آنها را دوباره به منصه اثبات رساند. در این رویداد نیز مقامات روس دیدگان خود را روی نشانه‌های واضح وقوع رویدادی تروریستی بستند. بیشتر تروریست‌ها یعنی عده‌ای بین ۳۰ تا ۴۰ نفر در خلال هفته‌های پیش از آن حمله، به اتفاق یکدیگر در لابه‌لای جنگل در جمهوری اینگوش واقع در مجاورت محل حادثه به سر می‌بردند.

جمهوری اینگوش از زمان وقوع حمله خونین شورشیان چچن در ژوئن ۲۰۰۴ به آن جمهوری در حالت آماده‌باش کامل قرار داشت اما این راز سر به مهری است که پلیس اینگوش به چه علت به حضور این افراد در جنگل پی نبرد. نام یکی از تروریست‌ها، ولادیمیر خودوف، به اتهام تجاوز، قتل و ارتکاب اعمال تروریستی در فهرست افراد تحت تعقیب پلیس قرار داشت و این در حالی بود که این شخص سراسر فصل تابستان سال ۲۰۰۴ را آزادانه و علناً در روستای زادگاهش در اوستیای شمالی گذرانده و دستگیر هم نشده بود. رهبر گروه، فردی اینگوشی ملقب به «سرهنگ» جانی مخوفی بود که مسئولان امر او را خوب می‌شناختند اما او نیز توانسته بود به مدت دو سال از چنگال آنان در امان بماند. تا آنجا که معلوم شد چندین نفر از دیگر اعضای این دسته تروریستی به علت ارتکاب خشونت‌های جنایی زندانی بوده‌اند. اما همه آنها پیش از حادثه از زندان آزاد شده بودند. به گفته یکی از روزنامه‌نگاران روسی «جانوران وحشی از درون قفس‌های خود یکسره به سراغ مدرسه بسلان آمدند. درهای قفس‌ها را هم قضات دادگاه‌ها، مسئولان پلیس و دستگاه امنیتی FSB به روی آنها گشودند.»

چنانکه روایت شده تروریست‌ها پیش از مبادرت به حمله ترتیباتی اتخاذ کرده بودند تا مقادیری سلاح را در درون مدرسه شماره یک شهر بسلان پنهان سازند. از طرفی دو مامور پلیس که مطابق معمول حفاظت از مدرسه در روز بازگشایی آن را بر عهده داشتند به بهانه‌ای ناموجه به ماموریت دیگری اعزام شده بودند. همچنین روایت شده که یکی از تروریست‌ها در برابر گروگان‌ها فریاد زده بود که «پلیس شما را به ۲۰هزار دلار فروخته است» و این نشان می‌دهد که ماموران پلیس آلوده به رشوه‌گیری شده بودند.

شرکت مدیریت منابع آب ایران

فراخوان

همایش آب و فرهنگ

نگاه ایرانی در مهندسی آب از گذشته تا امروز

با اتکال به خداوند متعال و به منظور ایجاد بستر مناسب برای تبادل اطلاعات متخصصان و صاحب نظران و با هدف ارائه دستاوردهای علمی و فناوری در زمینه مهندسی ایرانی آب، شرکت مدیریت منابع آب ایران همایش «آب و فرهنگ» را با محور های علمی زیر در آذرماه ۱۳۸۵ به صورت ملی برگزار می نماید:

نگاه ایرانی در مهندسی آب از گذشته تا امروز
۱. مدیریت، پایش، سرمایه گذاری
۲. سازه های ذخیره، تنظیم و بهره برداری
۳. تجربه های موفق و ناموفق مهندسی آب ایران
۴. میراث معنوی آب در ایران (آب در دین، ادبیات، فرهنگ، آداب و سنن)

ضمناً جهت ارتقای علمی و فنی همایش و شرکت کنندگان، کارگاه های آموزشی با عناوین ذیل برگزار می گردد و در پایان به شرکت کنندگان گواهی پایان دوره مورد تایید شرکت مدیریت منابع آب، اعطا خواهد شد.
- شیوه های مستند سازی طرح های آب از طریق فیلم و عکس
- شیوه های مناسب مرمت و بازسازی سازه های تاریخی آب

نمایشگاه جانبی:
در جنب این همایش نمایشگاهی برگزار خواهد شد که طی آن موسسات و شرکت ها، آخرین دستاوردهای علمی و صنعتی خود در خصوص میراث فرهنگی آب، صنعت سد سازی، آبیاری و زهکشی را به نمایش خواهند گذاشت.

نمایشگاه عکس:
در جنب این همایش و نمایشگاه، نمایشگاه عکسی با عنوان فرهنگ، آداب، رسوم و سازه های کهن آبی ایران برگزار می گردد.

علاقه مندان جهت ثبت نام، اطلاع از شیوه ارسال مقالات، شرکت در مسابقه عکس و دریافت اطلاعات بیشتر می توانند با دبیرخانه همایش تماس گرفته و یا از طریق وب سایت همایش اقدام نمایند.
تلفکس دبیرخانه همایش: ۸۸۶۸۱۲۰۲ و ۸۸۶۹۳۶۸۴
نشانی وب سایت: www.abvafarhang.com
پست الکترونیکی: info@abvafarhang.com

WATER & CULTURE

نگاه کارشناس

شفافیت اخلاقی در خاورمیانه

جیمز روبین*

ترجمه : نیره محمودی

دولت بوش برای اینکه ثابت کند به شفافیت اخلاقی پایبند است خاورمیانه را به بازیگران خوب و بد تقسیم کرده است، آمریکا، اسرائیل و رژیم‌های محافظه‌کار در یک طرف و سوریه، ایران، حماس و حزب‌الله در طرف دیگر. این رویکرد بر افکار عمومی آمریکا تاثیر خوبی دارد، اما در مورد کشورهای مسلمان و بسیاری دیگر از نقاط جهان، عملکردی ضعیف داشته است. در حقیقت یکی از تاثیرات مهم این نظریه آن بوده است که مسلمانان سنی و شیعه در مخالفت با آمریکا با یکدیگر متحد شوند.

جورج بوش چند روز پس از حملات ۱۱ سپتامبر در کنگره آمریکا سخنرانی کرد. از نظر او این منطقی بود که خطاب به کشورهای جهان بگوید: «یا با ما باشید یا در کنار تروریست‌ها.»

هنگامی که طالبان سقوط کرد، افغانستان آزاد شد و رهبران القاعده پا به فرار گذاشتند، چنین رویکرد ساده‌انگارانه‌ای از کارایی افتاد، اما همچنان توانست حمایت ناچیز افکار عمومی آمریکا را از تلاش‌های مداوم دولت بوش در منطقه با خود همراه سازد.

خاورمیانه را نمی‌توان به تندروها، دموکرات‌ها و محافظه‌کاران تقسیم کرد. از نظر بسیاری از اهالی خاورمیانه- مسلمان، یهودی یا مسیحی- گرایش‌های مذهبی بیش از ایدئولوژی اهمیت دارند و گرایش‌های ملی‌گرایانه بیشتر از مذهب مهم هستند. بدین ترتیب تقسیم میان رژیم‌های مسلمان و غیرمسلمان نسبت به تقسیم‌بندی‌ای که میان تندروها و محافظه‌کاران صورت می‌گیرد، برای بسیاری از اهالی خاورمیانه از اهمیت بیشتری برخوردار است. همان‌طور که آمریکا در عراق دریافته است، فاصله میان مسلمانان شیعه و سنی- از نظر پیروان هر یک از دو طرف- بسیار مهم‌تر از تقسیم‌بندی‌ای است که میان دموکرات‌ها و اقتدارطلبان قائل شده‌اند. و در نهایت اینکه فاصله‌ای که میان اشغالگر و اشغال‌شونده وجود دارد، مهم‌ترین تمایزی است که در عراق وجود دارد.

تا زمانی که آمریکا نیروهای موجود در خاورمیانه را بازیگران یک بازی برد یا باخت بداند که در آن سوریه، ایران، حزب‌الله یا حماس بازندگانی در برابر آمریکا هستند،

واشینگتن همچنان بازنده خواهد بود. اسرائیل و آمریکا به دلیل آنکه در منطقه بسیار بدنام هستند، اکنون حمایت یکی از دیگری به یک تعهد تبدیل شده است.

علاوه بر بحث‌برانگیز بودن حملات اسرائیل به لبنان، چنین حملاتی به دلیل این که از سوی واشینگتن حمایت می‌شوند، مورد تنفر مسلمانان هستند. در همین راستا تلاش‌های واشینگتن برای منزوی کردن کشورها و جنبش‌های مخالف آن منطقه، با مقاومت مردمی مواجه می‌شود تا حدی که به نظر می‌رسد منافع اسرائیل را تحت‌تاثیر قرار داده‌اند.

صلح در خاورمیانه نیازمند تلاشی برای میانجیگری میان طرف‌های درگیر، ایجاد توازن میان نیروهای رقیب و فرونشاندن احساسات فرقه‌ای است. این در واقع نقش سنتی آمریکا بوده است، اما نقشی است که توسط دولت کنونی آمریکا به فراموشی سپرده شده است.

آمریکا در لبنان این نقش سنتی را به دیگران و بیشتر از همه به فرانسه واگذار کرده است. احتمالاً نتیجه آن خواهد بود که خشونت‌ها متوقف شود. اما اگر آمریکا بخواهد خود را در این مسیر وارد کند، اوضاع ممکن است بار دیگر به مرحله اول خود بازگردد: آتش‌بس، خلع سلاح و مبادله اسرا میان لبنان و اسرائیل.

اما در عراق کسی نیست که آمریکا بتواند مسئولیت میانجیگری برای خاتمه دادن به جنگ داخلی در این کشور را به او اعطا کند. عراق نیز مانند بسیاری از کشورهای دیگر فقط زمانی می‌تواند به اتحاد برسد که سایر کشورهای همسایه نیز در این تلاش مشارکت کنند.

ضروری است در این مورد تجارب بوسنی و افغانستان را به خاطر آوریم. در اوایل دهه ۹۰ بوسنی به دلیل بلندپروازی‌های صربستان و کرواسی چندپاره شد. در همان دهه افغانستان در جنگی داخلی که بازیگران منطقه عامل اصلی آن بودند، درگیر بود. در سال ۱۹۹۵ دیپلماسی آمریکا موفق شد با آوردن اسلوبودان میلوسوویچ و فرانجیو توجما روسای جمهور صربستان و کرواسی به واشینگتن و نشاندن آنها پشت میز مذاکرات صلح و متوقف کردن درگیری‌ها، به جنگ داخلی بوسنی خاتمه دهد. در سال ۲۰۰۱ دیپلماسی آمریکا به موفقیت مشابه دیگری نائل آمد و توانست با جلب حمایت پاکستان، ایران، هند و روسیه حکومت طالبان را سرنگون کند و دولت حامد کرزی را جایگزین آن سازد.

ممکن است اهداف آمریکا در بوسنی و افغانستان اخلاقاً مبهم و غیرشفاف بوده باشد، اما گزینه واشینگتن به عنوان یک طرف میانجیگر کاملاً عملگرایانه بود. هرچه یک حکومت ناسازگارتر و رهبران سرسخت‌تری داشته باشد، ترغیب آنها برای قرار گرفتن در پشت میز مذاکره نیز اهمیت بیشتری می‌یابد.

ممکن است آن نوع از دیپلماسی آمریکایی که پیچیدگی‌های خاورمیانه را به رسمیت بشناسد، در میان مردم آمریکا خریدار کمتری داشته باشد، اما احتمال موفقیت این نوع دیپلماسی بیشتر است. در نهایت اینکه احتمالاً آمریکایی‌ها از سیاست‌هایی که به موفقیت منجر شوند، بیش از آنهایی که به ناکامی می‌انجامند، حمایت می‌کنند.

*** فرستاده ویژه دولت کلینتون به بالکان و اولین فرستاده دولت بوش به افغانستان. وی هم‌اکنون رئیس مرکز سیاست دفاع و امنیت بین‌الملل در شرکت «رند» است که یک سازمان تحقیقاتی غیردولتی است.**

منبع : اینترنشنال هرالد تریبیون